

درس سیصد و هجدهم: صوت ۳۳۴

کلام مرحوم خوئی و همدانی در باب استصحاب
عدم تذکیه و عدم میتة (۱)

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱

۱... و ادیان فقط در محدودهٔ انجام تکالیف و حیات می‌توانند در قلمرو حکومت اسلامی زیست بکنند و حیات داشته باشند و توسعهٔ بر دین آنها و آزاد گذاردن آنها مخالف ﴿عَنْ يَدٍ وَهُمْ ضِعْرُونَ﴾^۱ است که مربوط به جزیه است. ﴿حَتَّىٰ يُعْطُوا آلَ جَزِيَّةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ ضِعْرُونَ﴾ دلالت بر این می‌کند که مسیحیت در قلمرو حکومت اسلام فقط بتوانند زندگی کنند اما نه اینکه به آنها روی خوش نشان داده بشود و دست آنها برای هر چیزی باز باشد.

وقتی که شارع دیهٔ یک مسیحی را کمتر از دیهٔ یک مسلمان قرار داد، این مسئله به عنوان یک مسئلهٔ تملیکی در اینجا مطرح است. نه به عنوان یک مسئلهٔ ساختگی که آن دیه‌اش این قدر است. شارع می‌خواهد اقلیتها را با این ابزارهای تنبیهی به سوی حق و دین حق سوق بدهد که خلاصه اگر کسی زد مثلاً یک مسیحی را کشت مثلاً دیه‌اش این قدر است و محدودهٔ کمی دارد و اینکه به آنها در حکومت اسلامی طوری اختیار عمل داده بشود که آنها احساس فراغ و احساس ابراز هرگونه اختیاری نداشته باشند قضیه این طور نیست و این خلاف است لذا پرداختن دیه از بیت‌المال مساوی با ردّ صریح این مسئله است.

قضیه فرقی نمی‌کند چه انسان بگوید که دیه برابر با دیهٔ مسلمان است یا بگوید که یک‌دهم دیهٔ مسلمان مربوط به اوست نه دهم از جای دیگر. خب هر دو که یکی شد چه تفاوتی دارد؟! مثل این است که من به شما بگویم که این ظرف غذا مختصّ به شماست اما اگر شما گرسنه شدید این ظرف دیگر را هم می‌توانید بخورید، این یعنی چه؟! یعنی این دوتا برای شماست نه اینکه فقط این برای شماست. یک وقتی می‌گوییم که این برای شماست و آن نیست خب حالا چه گرسنه ماندید چه سیر شدید حق همین است یک وقتی می‌گوییم که نه این برای شماست ولی اگر سیر نشدید این را هم می‌توانید استفاده بکنید؛ یعنی هر دوتا برای شماست.

شخصی یک معامله‌ای انجام داده بود پولش را نداشت که بدهد لذا گفته بود که من پول را تا یک ماه دیگر می‌دهم اما اگر تا یک ماه دیگر پول جور نشد

چهار ماه بعد می‌دهم! اینکه دیگر معامله یک‌ماهه نیست بلکه معامله روی چهار ماه رفته است! می‌گفت که نه، معامله روی یک ماه رفته ولی اگر نشد سه ماه دیگر هم اضافه می‌کنیم! این هم قضیه‌اش همین است اینها به‌خاطر خوش‌آمدن همین کشورها و افراد جدیداً درآورده‌اند که ... خب یعنی چه؟! بگویید که اسلام همین است و غیر از این هم نیست خب نمی‌خواهید قبول کنید نکنید به جهنم!

اسلام دین حقّ است - باید توضیح داد - و در جایی که حق هست دیگر در آنجا شارع اجازه نمی‌دهد بر اینکه دیگری بیاید و به حقوق مساوی با افرادی که در یک ملیت حق زندگی می‌کنند آنها هم از همه مواهب برخوردار بشوند. حالا به آنها خوش نمی‌آید نیاید! این قضیه از اول همین‌طور بوده است؛ از اول مبنای حکومت اسلام و مبنای شارع بر خوش‌نیامدن کفار و مشرکین و اینها بود. مگر به رسول خدا نمی‌گفتند که به الهه ما و به بت‌ها و اصنام ما اعتنا نکن، ما کاری با تو نداریم هرچه می‌خواهی بگویی بگو ما آن خدایت را عبادت می‌کنیم! مگر نمی‌گفتند؟! گفت:

اگر شمس را در ید یمنی و قمر را در ید یسری من قرار بدهید یک طرفه‌العینی از آنچه که مبعوث به رسالت شدم دست بر نمی‌دارم.^۲

از اول همین بود؛ مبنای دین بر این نیست که انسان در مواجهه با مسائل عقب‌نشینی کند و زمینه را به حریف بسپرد، مبنای این نیست. خب آقایان بدشان می‌آید بدشان بیاید!

تلمیذ: مبنایشان هم مشکل دارد الآن چیزی را که

مطرح می‌کند می‌گویند که همه ادیان حق هستند!

استاد: این دیگر خیلی عالی شد!

تلمیذ: لذا طبق این مبنای می‌آیند این‌طور احکام

هم وضع می‌کنند.

استاد: نه ادیان حق نیستند؛ ادیان حق بودند الآن ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ آلَ إِبْرَاهِيمَ﴾^۳ چه کسی گفته که ادیان حق هستند؟! نه‌خیر، ما به حضرت عیسی احترام می‌گذاریم، جناب آقای که می‌گویی حق است الآن اگر حضرت عیسی بیاید شما به حضرت عیسی ایمان می‌آوری؟! دین حضرت عیسی را قبول می‌کنی؟! الآن دین حضرت عیسی باطل است. خود حضرت عیسی هم الآن بیاید شریعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را می‌پذیرد. اینها به‌خاطر همین مسئله خوش‌آمد گویی دیگران است. همه اینها به‌خاطر این است که از اصول فاصله گرفتیم و حالا دست ما خالی شده

دیگر مجبوریم مدام زمینه را واگذار کنیم و دائماً عقب‌نشینی کنیم. قضیه زن پیش می‌آید یک قدم عقب می‌آییم و می‌گوییم که بله، بالأخره باید کاری کرد این مسئله مربوط به آن زمان است و الآن فرق کرده است و اوضاع عوض شده است و ...!

چند شب پیش بود با یک عده‌ای صحبت می‌کردیم - البته از راه دور - آنها این مسئله را مطرح کردند که الآن با زمان گذشته خیلی تفاوت کرده، فهم‌ها بالاتر رفته، عقل‌ها بالاتر رفته، من در آنجا مطرح کردم که کجا بالا رفته است؟! اتفاقاً خیلی هم پایین آمده است! کدام عقل بالا رفته است؟! ما الآن این وضعیتی را که داریم می‌بینیم مربوط به تکنولوژی جدیدی است که این تکنولوژی جدید براساس زحمات گذشتگان تازه به اینجا رسیده است. گفتم که از کجا می‌گویید که عقل‌ها بالا رفته است؟! آیا نوابغی که در این زمان هستند از نوابغی که در زمان هزار سال پیش بوده‌اند بیشتر هستند؟! در یک کشور شما حساب کنید. آیا افرادی که الآن هستند از نقطه‌نظر قوت فکری در حل کردن مسائل ریاضی قوی‌تر از آنها هستند؟! نه خیر یک هم‌چنین چیزی نیست. الآن در عرب ادبیاتی که شعراء و ادبیاتی که زمان هزار سال پیش بود قوی‌تر بودند یا اینکه آنهایی که الآن هستند؟! آیا قوه حافظه افرادی که در این زمان هستند بیشتر از زمان گذشته است؟! مطلب به عکس است. آن چیزهایی که از زمان گذشته تعریف می‌کند از افراد و قوه ذاکره و اینها خیلی بیشتر از الآن است! کدام جهت فهمی و فکری و استعدادی بشر امروز بیشتر از آن موقع است؟! کدام؟!!

حالا ممکن است بگوییم که بالأخره به واسطه گسترش علم و اینها یک عده خاصی بیشتر می‌توانند بهره ببرند. اما از نقطه‌نظر غلبه احساسات از نقطه‌نظر انتاج قضایا از نقطه‌نظر قیاسات از نقطه‌نظر ادراک و مشاعر آیا این مردم کوچه و خیابان از مردم زمان سابق [فهمشان] بیشتر است؟! نه همین هستند همان احساساتی که در زمان سابق بود الآن هست همان کیفیت تفکری که بود الآن هست متنها الآن وسائل و ابزار ارتباطی انسان بیشتر شد. آن موقع خر سوار می‌شدند حالا ماشین سوار می‌شوند پس چون ماشین سوار می‌شوند فکرشان بالاتر است؟! نه، اگر شیخ انصاری آن موقع سوار خر می‌شد، همین الآن شیخ انصاری سوار بنز می‌شد تفاوتی نکرد! شاید آن موقع فکرش بهتر هم کار می‌کرد! همان سوار خر شدن بهتر بود!

اینکه [ملاک] رشد انسان نیست. بله، شکی در رشد تکنولوژی رشد تکنیک رشد وسائل نیست و مشخص است. ولی آیا قوای انسان، استعداد، فکر، احساسات و حافظه او مثلاً زیرکی و تیزفهمی و هوش او هم بیشتر در این زمان رشد کرد؟! چه کسی هم‌چنین مطلبی را می‌گوید؟! لذا با توجه به این قضیه الآن هم همان مسائل هست. در همان زمان سابق بود الآن هم هست در زمان سابق علم و قدرت در تحت حکومت قوای بهیمیه و شیطان و نفس

امّاره بود الآن هم هست! سابق مگر دولت‌ها براساس زور روابطشان را با کشورها برقرار نمی‌کردند؟! هر کشوری که زور داشت این کار را می‌کرد! صبح پادشاه از خواب بیدار می‌شد - حمام رفته رفته - حکم اعلان جنگ با کشور همسایه را می‌داد! خب کاری با تو نکرده! نه، می‌خواهیم برویم فتح کنیم! چرا؟! چون نگاه به لشگر می‌کند می‌گوید: الآن جاسوسان خبر آوردند گفتند که لشگر تو قوی‌تر از لشگر همسایه است پس برویم بگیریم! مگر این‌طور نبود؟! زمان امیر ارسلان و حسین کرد شبستری و فلان و این حرف‌ها همین بود. زمان رستم و اسفندیار و فلان هرکدام زورشان بیشتر می‌شد می‌رفت او را می‌گرفت؛ توران می‌آمد به ایران، ایران می‌رفت به توران. اینها همیشه در حال کشمکش بودند. زور ایران قوی‌تر می‌شد رُم را می‌گرفت و شکست می‌داد روم قوی می‌شد ایران را می‌گرفت هر روز برنامه همین بود! مگر الآن این‌طور نیست؟!

روابط دولت‌ها در دنیا براساس زور و

قلدری در طول تاریخ (ت)

مگر الآن روابط دولت‌ها در دنیا براساس زور و قلدری نیست؟! شما یک حکومت در دنیا پیدا کنید که بیاید براساس عقل با افراد و با کشورهای هم‌جوار خودش بخواهد روابط بچیند! شما کدام کشور را در دنیا سراغ دارید؟! همه براساس زور است. منتها آن موقع وقتی زور دستش می‌آمد با گرز و شمشیر و دیلم حمله می‌کرد الآن با بمب اتم و هیدروژن حمله می‌کند! حالا معنای قوی‌تر شدن و رشد کردن این است؟! آن موقع در یک جنگ هزار نفر دو هزار نفر را می‌کشتند، حالا در یک جنگ دویست هزار نفر را می‌کشند معنای رشد این است؟! این معنای رشد است؟! نفس امّاره، نفس امّاره است.

نفست اژدرهاست او کی مرده است *** از غم بی‌آلتی افسرده است ۴
نفس امّاره در زمان سابق با آن ابزار و ادوات خودش را به مقام بروز و ظهور درمی‌آورد الآن هم با این ابزار و ادوات جدید دارد درمی‌آورد. الآن هم همین است.

آن وقت اینها به‌جای اینکه بیایند و به مسائل برسند و ... آمدند به قضایای همین نفس و هوا و همه اینها پرداختند و مطلب ازدست درآمده و وقتی که مطلب ازدست درآمده، برای تثبیت خود نه برای تثبیت دین - و «لِّلَّيْتِ رَبِّ» ۵ - برای تثبیت خود مجبورند که از دین مایه بگذارند. دائم شاخه‌اش را ببرند وقتی آن شاخه‌اش را ببرند چه می‌ماند؟! کجای شرع این است که وقتی مسیحی از دنیا می‌رود ... می‌گویند: دین اسلام دین ظلم و خلاف است، ظلم و خلاف باشد همین که هست! می‌گویند: دین اسلام دین

تساوی نیست! قربان شما بروم که دین شما دین تساوی است! این حرف‌ها نداریم!

خودشان تمام روابط خودشان را با کشورهای دنیا براساس تبعیض طبقاتی قرار داده‌اند ولی هیچ کس صدایش در نمی‌آید اما حالا اگر [مسلمان] مسیحی و فلان و این حرف‌ها را بزند بکشد [سرو صدا می‌کنند] البته ما داریم که اگر مثلاً به‌طور تعمّد مسلمانی متعرّض دیگری بشود [مجازات دارد] این‌طور نیست که حکومت اسلام رها بکند و بگوید که حالا که او مسیحی است [پس رهایش کن] نه‌خیر، هزارتا پدرش را هم درمی‌آورد اما از این نقطه‌نظر که حالا فرض کنید بر حسب اتفاق قتل غیر عمدی انجام شد ...

یا اینکه فرض کنید اگر [کارهای خلافش] تکرار شد، اصلاً در حکومت اسلام به‌عنوان مفسد فی‌الأرض او را می‌گیرند و اعدام می‌کنند ولو مسلمان است. ما عناوین متفاوتی برای احقاق حقوق و دفع ظلم در حکومت اسلام داریم که به‌جای خودش محفوظ است اما نه‌اینکه دیگر دیه یک قتل غیر عمد انجام شده را بگوییم که [برابر است] چرا ما از آن اصول دست برداریم؟! به‌خاطر چه؟! به‌خاطر مسائلی که آقایان را خوش آید؟! خوش نیاید!

تلمیذ: تازگی‌ها تصویب کردند که جنین را از

یک زنی به زن دیگر قبل از دمیدن روح منتقل کنند،

اجازه دادند که جنین را دریاورند از یک زنی به زن

دیگر که حامله نمی‌شود منتقل کنند.

استاد: خب آن وقت چه اثری مترتب است؟! صبر کند وقتی به دنیا آمد بگیرد چرا منتقل کند؟!!

تلمیذ: برای اینکه این احساس کند این بچه

خودش است. مثلاً در رحم این پرورش پیدا کرده و

قاعدتاً هم باید آثار محرمیت و این چیزها را بر آن

بار کنند.

استاد: نه، محرم نیست.

تلمیذ: استدلالشان این است که قبل از دمیدن

روح است.

استاد: البته اصل قضیه‌اش که حرام است بالأخره بچه متعلق به مادر است و بدون عذر نمی‌شود آن را از رحم خارج کرد، مگر در صورتی که خطری تهدید بکند و حیات بچه در خطر باشد، آن موقع بایست انسان این کار را انجام بدهد. حالا بعد از دمیدن روح هم قضیه همین است. چه فرقی می‌کند؟!

تلمیذ: اینها می‌خواهند بگویند که خود این

مادری که بچه‌دار نمی‌شود این با پرورش خودش

باعث رشد این شده تا به یک حدی رسیده که روح

هم دمیده شده است.

استاد: عجب چیزهایی قاطی شده است!

تلمیذ: بچه‌های ناقص‌الخلقه را هم تصویب

کردند که سقط کنند یعنی در مراحل تصویب است

که اگر پزشک تشخیص داد - با کمیسیون پزشکی -

در همان اوائل سقط کنند!

استاد: اینکه حرام باین است. می‌گویند: این بچه ناقص‌الخلقه لابد خرج روی اجتماع می‌گذارد!

تلمیذ: در دسری که ندارند.

استاد: اتفاقاً چند روز پیش من در مسافرت لبنان بودم که یکی از رفقا نامه‌ای داده بود که آن جنینی که در رحم هست به یک ویروسی مبتلا شده و این ویروس موجب می‌شود که مغز رشد طبیعی‌اش را نکند و آزمایش هم داده بودند و همه جواب‌ها مثبت بود. اطرافیان گفتند که این حتماً باید سقط شود والا دو ماه دیگر یا حتماً بعد از ولادت فوت می‌کند و اگر نکند ناقص‌الخلقه می‌شود. من نوشتم که حرام است و اصلاً جایز نیست بچه سقط شود حتی ناقص‌الخلقه هم باشد نمی‌شود سقط کند. هرچه اطرافیان اصرار کردند این شخص قبول نکرد. همین‌طور می‌گذشت و بچه هم حالت حرکت و اینها

بحث در شبهات موضوعیه بود و عرض شد که

را داشت و طبیعی بود ولی سه مرتبه آزمایش دادند همه آزمایشها مثبت بود! عجیب بود بعد از یک مدت یک آزمایش آب کیسه دادند دیدند که این ویروس منتقل نشده است! خیلی عجیب بود که این ویروس در خون بود [ولی منتقل نشد] اگر سقط می کردند این بچه از بین می رفت! خیلی عجیب است که چطور آزمایش این طور است! آزمایش چهارم را از خود آب کیسه که گرفتند نشان داد که این ویروس به آب منتقل نشده است و بچه هیچ طوری نیست! یعنی حالا یا معجزه ای انجام شده یا...

تلمیذ: درحالی که تغذیه بچه از راه خون است.

استاد: اگر این را سقط می کردند یک بچه سالم را سقط کرده بودند! سونوگرافی و این چیزها هم که کردند گفتند که طبیعی است و مغزش طبیعی است. واقعاً افراد چطور یک هم چنین جرئتی دارند؟! خیلی عجیب است!

تلمیذ: مسیحیت مخالف هستند.

استاد: بله.

حالا بحث را طرح می کنیم تا إن شاء الله وارد بحث بشویم.

(۱) سوره توبه (۹) آیه ۲۹. رساله بدیعه، ص ۱۰۷:

﴿قَتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَكَانَ آيَاتُ يَوْمٍ أَلَّا خَيْرَ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ آلِ حَقٍّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا آلَ كِتَابٍ حَتَّى يُعْطُوا آلَ جَزَاةً عَنْ يَدٍ وَهُمْ ضَاغِرُونَ﴾.

ترجمه: «با کسانی که از اهل کتاب (یهود و نصاری) به خدا و قیامت ایمان ندارند و حرامهای خدا و رسول را حرام نمی دانند، و به دین حق گردن نمی نهند قتال کنید تا با دستهای خود به حال خواری و فروتنی جزیه پردازند.»

(۲) مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۱، ص ۵۸:

«... فقال: يا عمّاه لو وُضِعَتِ الشَّمْسُ فِي يَمِينِي وَ الْقَمَرُ فِي شِمَالِي مَا تَرَكْتُ هَذَا الْقَوْلَ حَتَّى أَنْفِذَهُ أَوْ أَقْتَلَ...»

(۳) سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹. معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۱۳۰:

«به درستی که حقاً دین در نزد خداوند فقط دین اسلام است.»

(۴) مثنوی معنوی، دفتر سوم، بخش ۳۷ - حکایت مارگیر کی ازدهای فسرده را مرده پنداشت در ریسمانهاش پیچید و آورد به بغداد.

(۵) «أَنَا رَبُّ الْإِبِلِ وَ لِهَذَا الْبَيْتِ رَبُّ يَمْنَعُهُ؛ من صاحب شتر هستم و خانه صاحبی دارد که آن را نگه می دارد» قسمتی از کلام جناب عبدالمطلب در خطاب به ابرهه است؛ الکافی، ج ۱، أبواب التّاريخ، باب مَوْلِدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ وَفَاتِهِ أَنَا رَبُّ الْإِبِلِ وَ لِهَذَا الْبَيْتِ رَبُّ، ص ۴۴۷، ح ۲۵.

استصحاب عدم تذکيه و نحوه نتاج اين استصحاب و اثبات عدم تذکيه، بنا بر آنچه که مطرح نظر آقایان و اعلام بود محلّ اشکال و محلّ نظر است و در صورت شبهات موضوعيه چنانچه شک در تحقق شرايط و افعالی باشد که به ذابح برمی گردد در آنجا استصحاب عدم تذکيه جاری است. اما اگر برگشت مسئله به قابلیت محل و قابلیت موضوع باشد، در آنجا استصحاب عدم تذکيه جاری نیست، اين بحث تمام شد.

مطلب ديگری که به دنبال اين قضيه مرحوم آقای خوئی نقل و مطرح می کنند و من فکر می کنم براساس اين قضيه فتوای فقهی خودشان را قرار داده اند که جلود و البسه جلوديه ای که از بلاد خارج به مملکت اسلام آورده می شوند و قرائنی دلالت بر تذکيه آن جلود ندارند ایشان حکم به عدم جواز صلاة با اين جلود و از طرف ديگر حکم به طهارت اين جلود دارند که مسئله یک قدری غریب می آید. اما با توجه به نحوه بیان و استدلالی که براساس استدلال مرحوم آقا رضا همدانی در مورد استصحاب

عدم تذکيه در اینجا شده و فرق بين غير مذکّی و میتة [بیان شده]، این مسئله می‌تواند وجه استدلالی به خود بگیرد.

بیان مسئله به این شرح است که ما در اینجا در مورد شکّ در تذکيه که حیوانی که الآن مطروح است یا جلد حیوانی که مشکوک التذکيه است ولی از اقسام حیواناتی است که شارع حکم به نجاست بر میتة آنها نکرده است - چون حیواناتی که مانند حیوانات بحریه باشند میتة آنها نجس نیست یا حیواناتی که خون آنها خون جهنده نباشد یا حشرات، میتة آنها نجس نیست بلکه حیوانی که خون جهنده داشته باشند طبعاً میتة آنها هم نجس خواهد بود - در اینجا استصحاب عدم تذکيه چه مسئله‌ای را ایجاب می‌کند؟ بنا بر یک نظر نجاست مترتب بر استصحاب عدم تذکيه خواهد شد. چنانچه در مبنای مرحوم شیخ انصاری هست که ایشان میتة را عبارت آخری از غير مذکّی می‌داند در آنجا نجاست طبعاً بر عدم تذکيه مترتب می‌شود. اما بنا بر فرمایش مرحوم آقا رضا همدانی که مسئله تفاوت می‌کند در اینجا حکم به نجاست بر استصحاب عدم تذکيه جاری نیست.

در باب استصحاب عدم تذکيه اين معناست که
اين حيوان که الآن مطروح هست يا جلد اين حيوان
که انسان نمی‌داند اين طبق ضوابط و طبق شرايط
شرعی ذبح شده يا اینکه فاقد شرايط ذبح هست، در
اينجا نه به عنوان همان قابليت محل - چون در بحث
قابليت محل قضيه گذشت که در قابليت محل در
آنجا محل اشکال است که ما بتوانيم استصحاب عدم
تذکيه جاری کنیم يا نکنیم و آیا اين قابليت از صفات
وجود است يا قابليت از صفات ماهيت است؟ آیا
تبدل موضوع به واسطه زهاق روح شده است يا نشده
است، اين بحثها گذشت - بلکه به عنوان اصالت عدم
تذکيه براساس عدم تحقق شرايط ذبح است مثلاً
ذابح اگر مسلمان نباشد بسم الله و تسميه در مورد
ذبح به کار نرفته باشد، استقبال وجود نداشته باشد،
ذبح بالحدید نباشد يا به خاطر ضيق و به واسطه خناق
يا به واسطه شوکهای برقی که الآن در خارج مرسوم
است ممکن است حيوان را از بين ببرند و بکشند. در
مورد حيوانات بزرگ که همین طور است مثلاً در
مورد اسب، بقر، خنزير و امثال ذلک در خیلی از

کشورهای خارجی با همین شوکهای برقی حیوان را می‌کشند و دیگر ذبح و این کارها نمی‌کنند. اگر انسان شک داشته باشد که آیا این حیوان و این جلد از حیوانی است که شرایط تذکيه را دارد یا ندارد، در اینجا اصالت عدم تذکيه موجب نجاست نخواهد بود و نیست.

دلیل بر این مسئله که مرحوم آقا رضا بیان می‌کنند این است که شارع یک مذکّی در شرع وضع کرده که عبارت است از ذبح حیوان یعنی فری اوداج اربعه یا غیر فری اوداج اربعه که مربوط به ابل و یا مربوط به اسماک بحریه است یعنی زهاق روح به واسطه شرائط مجعوله انجام می‌شود. یا فرض کنید که در مورد جراد داریم که «أَخْذُهُ حَيًّا»، «أَخْذُ الْجَرَادِ» به معنای گرفتن نیست بلکه به معنای حصر است لذا اگر جراد خودش به واسطه آتش بسوزد و کباب بشود انسان می‌تواند استفاده بکند. فقط **عَدَمُ رُؤْيَتِهِ**

^۱. دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۱۲۴:

«عَنْهُ [امير المؤمنين] عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: ... **الْجَرَادُ ذَكِّيٌّ وَ أَخْذُهُ حَيًّا ذَكَاةٌ.**»

ترجمه: «امير المؤمنين عليه السلام فرمودند: ... ملخ پاک است و اگر زنده صید شود حلال است.» (محقق)

عن میتة کفایت می‌کند برای اینکه در مورد جرّاد انسان قائل به تذکّیه بشود. یا در مورد اِبل نحر است با شرایط یا در مورد غیر اِبل همان فری اوداج اربعه با شرایط خاص است.

تعریف مذکّی و میتة شرعی

تقابل سلب و ایجاب بودن میتة و مذکّی

بناءً علیٰ هذا یک مذکّی در شرع داریم که این مذکّی عبارت از زهاق روح با شرائط مجعولة شرعی است. یک میتة در شرع داریم و آن عبارت از سلب است؛ **عدم زهاق روح بهذه الشرائط المجعولة**، بنابراین تقابل بین میتة و مذکّی تقابل سلب و ایجاب است نه تقابل عدم و ملکه. این را خوب دقت کنید چون یک مورد نقض در اینجا هست که بعداً نسبت به این مسئله واقع می‌شود. برای این اساس پس میتة در وضعیت شارع و در عرف شرع به معنای **ما زُهِقَ روحُه بِغیر شرائط المجعولة** است.

حالا در مورد حلّیت و در مورد حرمت، شارع حرمت را بر عنوان میتة مترتب کرده است و همین‌طور بر عنوان غیر مذکّی؛ ﴿حُرِّمَتْ عَلَیَّكُمْ أَلَمْیَ تَهُ وَالْدَمُّ وَلَحْمُ آلِ خَنِزِرٍ وَمَا أَهْلَ

لَغَى رِ اللَّهِ بِهِ وَآلٌ مِّنْ خَنِقَةٍ وَآلٌ مَّوَقُّوْذَةٍ
وَأَلٌ مُّتَرَدِّیَةٍ وَالنَّطِیْحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا
ذَكَیْ تُمْ ﴿۱﴾ که حرمت اكل مترتب بر عنوان میته و
بر عنوان عدم است که آن عنوان عدم، عدم المذکّی
است که از مستثنی استفاده می شود؛ ﴿إِلَّا مَا
ذَكَیْ تُمْ﴾. پس نقیض این ﴿إِلَّا مَا ذَكَیْ تُمْ﴾
إِلَّا مَا غَیْرُ مُذَکِّی، إِلَّا مَا لَمْ تُذَکِّوْا است که نقیض
برای تذکیه هست این در اینجا منشأ و علت برای
حرمت خواهد بود. پس حرمت در اینجا روشن
می شود.

بنابراین با استصحاب عدم تذکیه آنچه که مترتب
بر استصحاب عدم تذکیه است که آثار شرعی است
آن اثر شرعی عبارت از حرمت است. مسئله حرمت
به واسطه استصحاب عدم تذکیه در اینجا مشخص
می شود. گرچه در اینجا مسئله میته عبارت از عنوان

۱. سوره مائده (۵) آیه ۳. مهر تابان، ص ۴۱۵:

«بر شما حرام شد مردار و خون و گوشت خوک و آن ذبیحه‌ای را که بنام
غیر خدا بکشند. و هم چنین حرام شد هر حیوانی که به سبب خفه کردن و
یا چوب زدن و یا از بلندی انداختن و یا به واسطه شاخ زدن با یکدیگر بمیرد.
و هم چنین بازمانده خوراک درندگان حرام شد مگر آنکه قبل از مردن، شما
آن بازمانده را تذکیه کنید و ذبح نمایید.»

خاص است ولی در اینجا این عنوان و این اعتبار برای ما احراز نشد. اگر در یک مورد احراز میته بشود در آنجا مسئله حرمت مترتب خواهد شد ولی آن چه که برای ما در اینجا به واسطه استصحاب عدم تذکیه احراز هست عبارت از عنوان غیر مذکّی است و عنوان غیر مذکّی هم حکم شرعی بر آن مترتب است. ﴿حُرِّمَتْ عَلَى كُمْ﴾ یعنی **حُرِّمَتْ عَلَى** غیر مذکّی. پس حرام در اینجا ثابت می شود. حکم به حرمت لحوم در اینجا برای لحومی است که از خارج وارد می شود و در اینجا ثابت است.

اما می ماند مسئله حرمت و جواز دخول در صلاة؛ طبق روایتی که از امام صادق علیه السلام راجع به فراء هست حضرت می فرمایند که **«لَا تُصَلِّ فِيهَا إِلَّا فِيمَا كَانَ مِنْهُ ذَكِيًّا»**^۱ از حضرت سؤال می کند که آیا در هر فراء یا در هر جلدی می شود نماز اقامه کرد؟ حضرت در آنجا می فرمایند که **«لَا تُصَلِّ»** نماز خوانده نمی شود **«إِلَّا فِيمَا كَانَ مِنْهُ ذَكِيًّا»**. این هم

۱. الکافی، ج ۳، کتاب الصلاة، باب اللباس الذی تُکرَهُ الصلاةُ فیهِ و ما لا تُکرَهُ، ص ۳۹۷، ح ۳.

در اینجا عدم جواز صلاة با فراء در صورت غیر تذکيه ثابت می‌شود و با استصحاب عدم تذکيه ما در اینجا عدم جواز دخول در صلاة را می‌توانیم استفاده کنیم.

قضیه نجاست می‌ماند که در مسئله نجاست شارع حکم عدم نجاست را مترتب بر تذکيه نکرد. در کدام آیه قرآن داریم که نجاست مترتب بر عدم تذکيه است؟! آنچه که ما در اینجا داریم نجاست مترتب بر میتة است؛ در مورد میتة شارع حکم نجاست را مترتب بر میتة نکرد. ما که در آیات قرآن نداریم که این الآن میتة هست یا نه. اینکه الآن شک در تذکيه و عدم تذکيه است عنوان غیر مذکّی بر آن بار است نه عنوان میتة. اگر شما در اینجا بگویید که با استصحاب عدم تذکيه حکم به میتة می‌کنیم، این اصل مثبت می‌شود؛ یعنی وقتی که شما استصحاب عدم تذکيه کردید **هذا غیر مذکّی**، آیا این عنوان غیر مذکّی مساوی با عنوان میتة است؟ نه خیر این طور نیست. بله، فرد غیر مذکّی، میتة است؛ به عبارت دیگر لازمه غیر مذکّی میتة بودن است و **أَنّی لَنَا بِإِثْبَاتِهِ**، این اصل مثبت می‌شود. حکم به میتة کردن

به واسطه استصحاب عدم تذکيه، چیزی نیست جز قبول به مثبتیت و پذیرفتن اصل مثبت **وَ هُوَ لَا يُقْبَلُ**. بنابراین از اینجا می شود استفاده کرد که در مورد فراء و جلودی که شک در تذکيه هست استصحاب عدم تذکيه، موجب حرمت اكل و موجب عدم جواز دخول در صلاة خواهد شد و اما در مورد نجاست، حکم به طهارت باید کرد. این طبق همان فتوای آقای خوئی است که من شنیده ام - البته خودم ندیده ام ولی شنیده ام - ایشان فتوا به این مسئله می دهند. منشأ و ریشه برای این فتوا این طور است.

اضافه بر این شما می توانید با استصحاب عدم میتة هم عدم نجاست را ثابت بکنید. آیا این حیوان در زمانی که زنده بود میتة بود؟! نه میتة نبود بلکه روح داشت، الآن زهاق روح شد آیا در اینجا می توانیم استصحاب عدم میتة بودن را بکنیم یا نه؟! بله، می توانیم. یعنی همان عدم زهاق روح با آن شرایط مجعوله الآن در زمان حیات جاری بود؛ وقتی که گوسفندی در زمان حیات راه می رفت ما عدم میتة بودن را همراه با حیات این غنم استمرار می دادیم

به عنوان مصاحبت؛ این غم در زمان حیات به عدم المیته بودن مصاحب و قرین بود الآن هم بعد از زهاق روح ما همان عدم زهاق روح را از غیر شرایط مخصوصه استصحاب می کنیم، گرچه در اینجا زهاق روح شد ولی نمی دانیم این زهاق روح از روی شرایط است یا از روی غیر شرایط است لذا آن عدم زهاق زمان حیات را استصحاب می کنیم.

تلمیذ: این با استصحاب عدم تذکيه در زمان حیات تعارض دارد.

استاد: در استصحاب عدم تذکيه حالا عرض می کنیم که در اینجا مخالفت التزامی لازم دارد. صرف نظر از استصحاب عدم تذکيه، در اینجا استصحاب عدم المیته را داریم ثابت می کنیم. عدم المیته در زمان حیات را ما الآن در اینجا استصحاب کردیم. الآن آیا می توانیم به این حیوان میته بگوییم یا نه؟! نمی توانیم، چرا؟! چون میته آن حیوانی است که زهاق روح او با شرایط خاص باشد، مذکّی چیست؟ به آن حیوان می گویند که زهاق روح او با شرایط خاص باشد یعنی هرکدام از این دو یک شرایطی دارند؛ زهاق روح با این شرایط مذکّی

می‌شود و زهاق روح او با غیر این شرایط غیر مذکّی و میتة می‌شود. حالا ما شک داریم که آیا این حیوانی که الآن در اینجا هست با این شرایط زهاق روح شد یا نه؟ آن حالت عدم زهاق با این شرایط را که اگر با این شرایط باشد میتة می‌شود در اینجا استصحاب می‌کنیم و اثبات غیر میتة بودن می‌کنیم. حالا غیر مذکّی هست یا نه، آن به ما مربوط نیست. آن مقداری که ما در اینجا داریم استصحاب می‌کنیم این است که **هذا غیر میتة**. خب چه اشکالی دارد؟! با استصحاب غیر مذکّی اثبات می‌کنیم که غیر مذکّی است ولی دیگر اثبات نمی‌کنیم میتة است. در اینجا اثبات می‌کنیم که این غیر میتة است.

پس غیر میتة بودن با غیر مذکّی بودن منافات ندارد. این در اینجا به جای خودش هست و آن هم در آنجا به جای خودش هست. در آن با غیر مذکّی بودن حرمت و عدم جواز دخول در صلاة را مترتب می‌کنیم و با غیر میتة بودن در اینجا طهارت را مترتب می‌کنیم و این دو باهم مانع الجمع نیستند.

بنابراین مبنای این قضیه در اینجا روشن شد.

حالا سه مسئله در اینجا داریم:

مسئله اول این اصل مثبتی است که ادعا کردند به واسطه اصالت عدم تذکيه نمی شود اثبات میته کرد یعنی عنوان میته را نمی توان به واسطه اصالت عدم تذکيه احراز کرد، این یک مسئله است که باید نسبت به این مسئله فکر کنیم و ببینیم که آیا مسئله همین طور است یا مسئله از اصل مثبت خارج است؟ مسئله دوم این است که آیا استصحاب عدم میته مفید طهارت این حیوان مطروح و جلد **مُسْتَوْد^۱ مِنْ** **خارج** در صورت شک در تذکيه در اینجا هست یا نه؟

مسئله سوم که خود مرحوم آقای خوئی به تقریر مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - مطرح می کنند تعارض بین الاستصحابین است که این تعارض بین الاستصحابین موجب مخالفت التزامیه در مسئله خواهد شد. چرا؟ چون در آیه قرآن از یک طرف می فرمایند: ﴿حُرِّمَتْ عَلَىٰ كُمُ الْاَلَمْیَۃَ﴾ میته را جزو عناوین متعلقه حکم قرار داد، از طرف دیگر

۱. لغت نامه دهخدا: مستورد: واردشونده.

می‌فرماید: ﴿إِلَّا مَا ذَكَرْتُكُمْ﴾. لذا من گفتم که روی این نکته دقت کنید تا بعد ما به یک تناقضی می‌رسیم - البته در بحث جلسه بعد به یک تناقض می‌رسیم - برای این بود که طبق تقریری که کردند شارع میته را مقابل با مذکّی قرار داد یعنی به تقابل سلب و ایجاب مذکّی **ما زُهِقَ رَوْحُهُ عَنْ شُرَاطِ الْمَخْصُوصَةِ** و میته **ما زُهِقَ رَوْحُهُ عَنْ غَيْرِ شُرَاطِ الْمَخْصُوصَةِ** که در اینجا تقابل سلب و ایجاب می‌شود.

بنا بر این تفسیری که شما از میته کردید، در این صورت در آیه قرآن از یک طرف میته علت برای حکم است و از یک طرف تذکیه. به تقابل تذکیه و عدم تذکیه، عدم تذکیه علت برای ترتّب حکم خواهد بود. بنابراین استصحاب عدم میته با استصحاب عدم تذکیه در خود آیه باهم تعارض پیدا می‌کند. یعنی در یک مورد واحد، استصحاب عدم میته حکم به طهارت می‌کند و استصحاب عدم تذکیه در آنجا حکم به غیر طهارت می‌کند. به این مخالفت التزامیه در اینجا چه جوابی باید بدهیم؟!

جوابی که آقای خوئی در اینجا می‌دهند و خودشان را از این راحت می‌کنند، می‌گویند که مخالفت التزامیه در اصول اشکال ندارد اما در فروع اشکال دارد که انسان یا باید ملتزم به این باشد یا ملتزم به آن، الآن بحث ما بحث اصولی است و منافات ندارد که دو استصحاب داشته باشیم و هر دو استصحاب با همدیگر تعارض داشته باشند و موجب مخالفت التزامیه باشد که ما از یک طرف، نه حکم بکنیم بر اینکه این حیوان میته است و نه حکم بکنیم بر اینکه حیوان مذکّی است. در حالی که ما خودمان در بالا گفتیم که شقّ ثالث ندارد. یعنی شارع حیوان را یا به میته یا به مذکّی تقسیم کرده است و شما در اینجا باید به واسطه تعارض دو استصحاب قائل بشوید که شقّ ثالث دارد و آن اینکه راجع به این، نه حکم به میته بکنیم چون اصالت عدم میته جاری است، نه حکم به مذکّی بکنیم چون اصالت عدم تذکیه جاری است. پس این یک حیوانی است که نه میته است و نه مذکّی، پس این چیست؟! این مخالفت التزامیه است. ایشان می‌گویند که اشکال ندارد حالا شما یک حیوان را نه میته و نه مذکّی

فرض بکن، حالا کجای آسمان خراب می‌شود؟!
خیلی خراب هم می‌شود! این طور هم نیست و قضیه
به این راحتی نیست. إن شاء الله بقیه برای جلسه بعد
باشد.

تلمیذ: آیا تقابل دو امر ایجابی است؟

استاد: نه، سلب و ایجاب است. البته اینها را من
از همان تقریر مرحوم آقا نقل می‌کنم.
تلمیذ: پس تقابل عدم و ملکه است.

استاد: آن وقت هر دو امر وجودی هستند؛ عدم و
ملکه دو امر وجودی می‌شوند یا ضدان می‌شوند ولی
خب در اینجا ایشان اول تقریر را بر همین اساس قرار
دادند. اتفاقاً در بحث نظارت بر مبنای شیخ، به
تعارض و تناقض با گفته خود مرحوم آقای خوئی
می‌رسیم که طبق تفسیری که خود ایشان میته را
کردند با آن کیفیت تقریر مرحوم شیخ انصاری
منافات پیدا می‌کند. حالا عرض می‌کنیم،
در صورتی که موجب مخالفت عملیه نشود، چه
اشکالی دارد؟!

اللهم صل علی محمد و آل محمد